◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ
سال هفتم. شماره ۲۷. بهار۱۳۹۵
صفحات:۸۷-۷۳
تاریخ وصول:۱۳۹۴/۸/۹ـ تاریخ پذیرش:۱۳۹۴/۱۲/۲۵

حضور زن به صورت آنیما در ابیات مولوی

صبا بیوک زاده *
حمید صمصام **

چکیده

مولوی شاعر و عارف فرزانه در قرن هفتم در ادب ایران زمین است، که شاهکار ادبی آن، مثنوی را قرآن عجم نامیده اند، و کلیات شمس که تجلی روح مولاناست. مولانا در بخش هایی از این کتاب ها، به جلوه گری سیمای زن، از حلال حکایت های مختلف پرداخته است. در بین تمام شخصیت ها و زنانی که در مثنوی یا دیوان تأثیر دارند، آنیما، روان زنانه روح مرد، یکی از اصل های مهم اندیشه اوست. آنیما، در غزل های مولوی، ویژگی هایی مثل تسخیرکنندگی و فریبندگی، سرچشمه زندگی بودن، تقدس و میانجی گری بین خود آگاه و ناخود آگاه دارد، و با نمادهای پرندگانی چون طوطی و سیمرغ، و دیگر رموز همچون پری، آهو، هما، آب و باد و واژگانی مثل صنم وبت نمودار شده است. آنیما دو جنبه مثبت و منفی دارد، که البته جنبه منفی آن چندان در اشعار مولانا حضور ندارد.

کلید واژگان: مولانا، زن، یونگ، آنیما.

*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، مدرس دانشگاه پیام نور، گروه ادبیات فارسی،زاهدان، ایران. (Zigorat-saba@yahoo.com)
**استادیار دانشگاه آزاد اسلامی سیستان و بلوچستان، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی زاهدان، گروه ادبیات، زاهدان، ایران(نویسنده مسئول، ایمیل: Hamid.samsam48@yahoo.com)

مقدمه

زنان چندان حضور فعالی در زندگی مولانا نداشته اند، و هیچ گزارش از نقش برجسته زنان در تحولات روحی و عرفانی مولوی به چشم نمی خورد، جز این که در شرح حال مولانا آمده است که وی دو همسر اختیار کرده بود، همسر نخست مولانا «گوهر خاتون» دختر خواجه شرف الدین سمرقندی است. تا زمانی که گوهر خاتون زنده بود، تنها همسر او بود. مولوی پس از مرگ گوهر خاتون «کراخاتون» را به زنی برگزید(گولیپینارلی، ترجمه سبحانی، ۱۳۴۸: ۲۲۳). کراخاتون، بیوه زن محمـــد شاه ایرانی بود که به عقد ازدواج مولانـــا در آمد و کیمیا همسر شمس تبریزی، دختر کراخاتون، از همسر متوفایش، بوده است (ستاری ،۸۸:۱۳۸۶).

امـــا زنان بسیـــاری از مریدان و طرفـــداران او بوده اند. یکـــی از زنان که بسیار بـــه مولانا ارادت داشـــت، گرجی خاتون بـــود. این بانوی فرهیخته، نقاشی تصویر مولانا را در سفر و حضر به همراه داشت(برهانی،۱۱۹:۱۳۸۷).

در شـــرح حال مولانا از اظهار لطف و عطوفت او به زنان و تکریم و تجلیل ایشان حکایت های بسیاری نقل شده است که ذکر تک تک موارد در این مجال نمی گنجد، جز اینک توجه زیاداو بـــه عروس خود فاطمه خاتون و سرپرستـــی خواهر کوچکترش هدیه خاتون، همچنین سرپرستی کیمیا خاتون، دختر کراخاتون، بیانگر حرمتی است که وی برای زن، قائل بود(گولیپینارلی، ترجمه سبحانی، ۱۳۴۸: ۱۸۶-۱۸۷).

نقش زن در ابیات مولوی

مولوی در داستان ها و تمثیل های مثنوی، زن را خدعه باز و مکار و مظهر فریب خوانده و او را ناقـــص العقل می نامـــد. وجود چنین داستان ها و تمثیل هایی در مثنوی، باعث بروز این تفکر شده است که «مولوی در مورد زن کلا بدبین است و مانند قدما بیشتر زنان را مکار، خدعه گر و در موارد بسیـــاری شایسته شفقت و ترحم و در مواردی دیگر احساساتی و دور از منطق و تعقل صحیح می شناسد.» (سلیم ،بی تا: ۱۸۶).

جلال ستاری بر این باور است که «اگر چه مولانا به زن بی التفات نبود، اما اصولا در باب زن، نظر متعارفی داشته است(همو[۱]، ترجمه بهزادی، ۷۸:۱۳۸۶) و لطف و عنایتش به زن، هیچگاه از نوعی احســـاس بی اعتمادی در حق زن که با تحقیر و کوچک شمردن، پهلو می زند، خالی نبوده است (همو، ترجمه بهزادی، ۷۷:۱۳۸۶).

روح را از عرش آرد در حطیم — لاجرم کـیـدزنـان بـاشـدعـظـیم
اول و آخـر هـبـوط من ز زن — چونکه بودم روح و چون هستم بدن
نالـه از اخـوان کـنم یا از زنان — کـه فـکـنـدنـم چـــو آدم از جـنـان
(مولوی ،۱۳۷۱،د۶: ۲۸۰۳-۲۸۰۰)

۱. Hamoo

هـسـت فـتـنه غمزه غمّاز زن لیـک آن صـد تـو شـود و آواز زن
(مولوی ،۱۳۷۱،د۶ : ۴۵۶۳)

اما وجود چنین ابیاتی در مثنوی، هرگز به معنای بد بینی مولوی نسبت به زن نیست، چگونه می توان پذیرفت کسی که بر اساس حدیث پیامبر، باور دارد که مردان عاقل مغلوب زن هستند و این مـردان جاهل هستند که از نظر ظاهری بر زن مسلطند، زن را نکوهش می کند و یا نسبت به او بی مهری کند. آنچه مسلم است، این است که در ادبیات عرفانی، واژه زن همیشه به معنای واقعی آن یعنی موجود انسانی مؤنث مقابل مرد نبوده است، زن درعرفان، نه تنها نماد نفس، بلکه رمز بسیاری از امور بوده است. مشابهت زن و نفس، نمودار و سوگرایی زن است که می تواند صوفیای لاهوتی یا صوفیای ناسوتی، زهره آسمانی و یا زهره زمینی باشد (ثقفی ،۱۳۸۶ : ۱۴۷-۱۴۶).

ماجـرای مـرد و زن افـتـاد نـقل آن مثال نفس خود می دان و عقل
نفس هم چون زن پی چاره گری گـاه خـاکـی گـاه جـوید سروری
(مولوی،۱۳۷۱،د۱: ۲۶۲۳ -۲۶۲۷)

از دید مولانا عقل، مانند مرد در فکر عاقبت جویی و محاسبات زندگی است و نفس مانند زن در تهیه آب و نان و جاه ومقام به سر می برد. وجود هر پدیده در انسان ضروری است، زیرا هر دو انسان را با خیر و شر آشنا می سازد و در طرفداری هر یک از خواسته ها انسان را به تلاش و تکاپو وادار می کند. این تکاپو زمانی که عقل و نفس، هماهنگ باشند، مثبت و نتیجه بخش خواهد بود و نفس انسانی و یا خود طبیعی زمانی ناشایست خواهد بود که بخواهد در مبارزه با عقل، آرمانهای اخلاقی را به کلی نادیده گرفته و عقل را تحت تأثیر خویش قرار دهد. در حالی که انسان، در همین نفس و عقل نظری محدود نمی شود، بلکه دارای نیروی ما فوق نفس و عقل نظری است. این نیرو وجدان و یا عقل عملی نام دارد، نیرویی که با داشتن آن انسان از مرحله انسانیت پا را فراتر نهاده و ربُّ النوع انسانی می شود (جعفری، ج ۲، ۱۳۷۳ :۲۶۳).

در بخش دیگری از مثنوی، مولوی نفس اماره انسان را به منزله زن و بدتر از آن می خواند:

نفس خود را زن شناسی وزان بتر زان که زن جزء است و نفس کل شر
مشورت با نفس خود گر می کنی هـرچـه گـویدکـن، خـلاف آن دنـی
(مولوی،۱۳۷۱،د۲: ۲۲۷۳ - ۲۲۷۴)

بنابراین، معادل شمردن زن و نفس، در مثنوی تعبیری زشت برای زن و نکوهش او محسوب نمی شود، چرا که نفس، مراتب و درجات مختلف دارد و همیشه آمر به بدی نیست. اگر در متون عرفانی، زن نفس شمرده می شود، هر سه نوع نفس (اماره، لوامه و مطمئنه) از امتیاز یکسانی برخوردار است وانواع نفس، معیار های زنانه، به حساب می آیند (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۵).

در ذهن مولانا، مرد به هر نرینه ای اطلاق نمی شود، بلکه مرد کسی است که در ادراک حقایق و معارف، مرتبه ای دارد و یا در حیات این جهان از خود شایستگی نشان داده است. از نظر صوفیان، مردی به عنوان درجه برتری است و در میان زنان نیز، ممکن است کسانی به این درجه نائل شوند، اما بعضی از مردان در درجه پائین باقی بمانند (ثقفی،۱۳۸۶: ۱۲۶).

از دید مولانا، «مادینه نه تنها ضد نرینه نیست، بلکه به تنهایی هر دو جنبه فاعلی و منفعلی را در خود جمع دارد (ستاری، ۱۳۷۴: ۲۵۹).

پرتو حق است آن معشوق نیست خالقست آن گوئیا مخلوق نیست

(مولوی،۱۳۷۱،د۱: ۲۴۴)

این بیت گواه محکمی است بر اینکه مولانا برای زن جایگاهی برتر از مرد در نظر می گیرد و او را تا آنجا بالا می برد که جمال حق می شود. به نظر مولانا تمایل زن و مرد به یکدیگر برخاسته از جذبه عشق و کشش عاشق و معشوق است، جذبه ای که در سراسر عالم جاری است.

میل اندر مـــرد و زن حق زان نهاد تا بـــــقا یابد جهان زین اتحاد
میل هر جــزوی به جزوی هم نهد ز اتحــاد هر دو تولــیدی جهد
روز و شب ظاهر دو ضد و دشمن اند لیک هر دو یک حقیقت می تنند
هر یکی خواهان دگر را همچو خویش از پی تکمیل فعل و کار خـویش

(مولوی،۱۳۷۱،د۳: ۴۴۱۸-۴۴۱۵)

مولوی از اعاظم تصوف جمالی است. از دید این طایفه، هر نقشی در این جهان جلوه ای از ذات اوست. به این ترتیب، حتی در عشق های مجازی هم معشوق معنوی است؛ زیرا هر که عاشق می شود، بر جمال عشق می ورزد و جمال امری است معنوی.(سلیم، بی تا: ۸۱)بنابراین در جامعه آرمانی که همه اعضایش، عاشقان خدا و عارفان هستند، هر عشق، فی ذاته عشق الهی است (ستاری ،۱۳۷۴ :۲۵۱). مولــوی اشعار خود را از زبان مجنون، اظهار می کند، که صدف تنش آکنده از شخصیت لیلی و صفات آن مروارید است و تنها خردمندان روشن بین می دانند که بین او و لیلی فرقی نیست.

برای مولانا، حق مطلق و غیر قابل رؤیت در جهان، در وجود شمس تبریزی، قابل رؤیت و جلوه ای محســوس اســت و بعد از شمس در «صلاح الدین زرکوب» و «حســام الدین چلبی»؛ آینه دار طلعت حق اســت، مولوی با وجود اینکه باور دارد زن مظهر جمال حق است، اما ترجیح می دهد عشق مردی، شیخ و مرادش باشد، شاید به این دلیل که او گمان می کرد که اگر زنی را بدین مقام برگزیند، در دام عشق زن گرفتار آید و معشوق حقیقی را از یاد ببرد، لذا مرد را بر زن فضیلت داد (ستاری،۱۳۸۶ :۱۹).

اما نکته مشتــرک و قابل تأمل، در این رویداد های عاشقانه این است که مولانا در آستانه چهل سالگــی با شمــس دیدار می کند و دیدار او با شمس، زمینه فنــای او را فراهم می سازد، طبق نظر

یونگ[۱]، (۱۸۷۵–۱۹۶۱، از نظریه پردازان روان شناسی تحلیلی است)، در حوالی چهل سالگی است که آرزوها و جاه طلبی های دوران جوانی دیگر ارضاء کننده نیست و مرد به دنبال مفهوم جدیدی برای زندگی است. یونگ این فرایند را که در نیمه دوم زندگی اتفاق می افتد، «فردیت» نام گذارده است. فردیت، بیشتر مقصد و منظور غایی اشخاص رسیده و پخته است، که در پی زندگی جدیدی می باشند. گاه این فرایند، همچون سیرو سیاحت روان شناسی توصیف می شود. مسافر نخست باید با سایه خود دیدار کند. او باید در مسیرهای پر پیچ و خم و لغزان، خود را بیازماید تا به هدف خود که همان انگیزه رسیدن به کمال است، دست یابد (فوردهام[۲]، ترجمه میربها، ۱۳۵۶: ۱۴۰–۱۴۳).

نظریه یونگ

کــارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵–۱۹۶۱) در ابتدا کتاب هایی مانند تعبیر رؤیا از زیگموند فروید و مقاله های فروید را مطالعه کرد و از این طریق با اندیشه او آشنا شد. بعدها، همانگونه که در زندگی نامه اش می نویسد، با او دیدار کرد. یونگ در باره این دیدار می نویسد: «نخستین بار در ماه مارس ۱۹۰۷، یکدیگر را در وین ملاقات کردیم.در بعد از ظهری یکدیگر را دیدیم و به راستی، بی وقفه، سیزده ساعت گفت و گو کردیم» (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸: ۱۵۸). یونگ در همین دیدار با فروید بر سر نظریه جنسیت اختلاف نظر پیدا کرد، چنانچه خود می گوید: «گفتار او راجع به نظریه تمایلات جنسی مرا تحت تأثیر قرار داد. بارها کوشیدم تا علل احتیاط خود را در پذیرفتن این عقیده ابراز کنم، اما هر بار آنها را به حساب بی تجربگی من گذاشت. یونگ به همین دلیل، راه خود را از او جدا وفرضیه های اساسی مکتب روان کاوی خود را پایه گذاری کرد.» (یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

آنیما

آنیما یا عنصر مادینه یکی از پیچیده ترین کهن الگوها در مکتب روان کاوی یونگ است. «این کهن الگو در پس پشت کهن الگوی سایه ظاهر می گردد.» (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸: ۲۷۰). کهن الگوی سایه نزدیک ترین چهره به خود آگاهی است و اولین جز شخصیتی نیز است که در تحلیل ضمیر ناخودآگاه خود را ظاهر می کند (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸:۱۶۷). همچنین، کهن الگوی آنیما «جنبه باطنی و رو به داخل روح است.

هر مردی درخود تصویر ابدی و خدادادی از زن را حمل می کند، نه تصویری از این زن یا آن زن به خصوص، بلکه یک تصویر زنانه مسلم و مطلق. این تصویر، اساساً و در بنیاد، در ناخودآگاه است. ســازه و عامل موروثی و اجدادی است و از منشایی ازلی به صورت سیستمی منسجم و طبیعی در حیات یک مرد مستقر شده است. آنیما آرکی تایپی است از تمام مهارت ها و تجربه های اجدادیو

۱. Yung
۲. Fordham

نیاکانی زنانه.

مسلم است که نخستین بار در علم روان شناسی، یونگ، به این مبحث اشاره کرد، اما باید گفت خیلی پیش تر از اودر فرهنگ باستانی اکثر ملت ها، اشاره هایی به این موضوع که روح همه انسان هـا از دو بخش متضـاد زن و مرد تشکیل شده است، دیده می شود، برای مثال در فرهنگ چینیان دو قطـب متضاد به نام های «یین» و «یانگ» وجود دارد. اولی نماد مؤنث و دومی نماد مذکر است و هـم یین و یانگ، به طور مشترک از یگانه ی تقسیم نشده ای نشأت گرفته اند (ویلهلم[1]، ترجمه موحد،۱۳۸۸ :۳۲-۳۳). اینکه ویلهلم معتقد است یین و یانگ از یک عنصرنشأت گرفته اند، نشان دهنده این است که این دو در همه آدمیان وجود دارد. در فرهنگ ایران باستان نیز مشی، نماد مرد؛ و مشیانه، نماد زن است. این دو از ساقه های گیاه ریواس به وجود آمده اند، این باور تا حدی شبیه به بحث دو جنسیتی بودن انسان هاست.

آنیما یکـی از کهن الگوی مهم و تأثیر گذار در مسیر دستیابـی به فردیت است. یونگ معتقد است آنیما را نه باید طرد کرد و نه بیش از حد به آن توجه کرد:احترام بیش از حد به آنیما به منزله تمثیـل مذهبی، خطر از دست دادن جنبه های فـردی را دارد؛ اما از جهتی، مرد باید به تخیلات و احساسات القایی آنیما توجه کند تا از رکود کامل فرآیند فردیت جلوگیری کند؛ زیرا تنها در این صورت است که مرد می تواند به معنای این تمثیل به مثابه واقعیتی درونی دست یابد (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸: ۲۸۴).

یونـگ معتقد است مرد باید به وجود آنیمای درونی اش اعتقاد داشتـه باشد و آن را باور کند. مورنـو[2] که کتابی در تحلیل آرای یونگ نوشته است، در این زمینه می گوید که برای مرد دشوار است که خودش را از آنیما تمیز دهد، زیرا آنیما نامرئی است. اما آنیما وجود دارد و مهم است که مرد بتواند بهاین تمایز پی ببرد؛ زیرا او نمی تواند با عقده خود مختار یکی شود. در واقع به جاست که مرد آنیما را شخصیتی خود مختار بشناسد و از او پرسش هایی شخصی بکند. مرد می بایست تأثیر های آنیما را تعیّن بخشد و محتوای نهفته در پس این تأثیر ها را دریابد (مورنو، ترجمه مهرجویی، ۱۳۸۶ : ۶۳).

آنیمـا، از مهم ترین کهن الگو های «یونگ» است، که به روان زنانه یک مرد اشاره دارد. آنیما، بزرگ بانوی روح مرد است. همان روح آسمانی که به «حوا» معروف است. روان زنان، «تجسم تمام تمایلات روانی زنانه در روح مرد است» (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸: ۲۷۰). «روان زنانه، به ذهن امکان میدهد تا خود را با ارزش های واقعی درونی همساز کند و به ژرف ترین بخش های وجود راه یابد، روان زنانه گاه نقش راهنما و یا میانجی را به جهان درون و به «خود» عهده دار می شود»(یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸:۲۷۸).

---

۱. Wilhelm

۲. Moreno

دو نقش آنیما

اولین ویژگی آنیما، مانند سایر کهن الگوها این است که هم جنبه مثبت دارد و هم منفی. از یک سو روشن است و از سوی دیگر، تاریک. از یک سو دارای خلوص، خیر، نجیب و الهه مانند است و از سوی دیگر روسپی و فریب کار یا ساحره.(فودرهام[۱]، ترجمه میربها، ۱۳۵۶: ۹۹). یعنی آنیما هم بـد است و هم خوب. هم می تواند مخرب باشد و هم نجات دهنده و راهنما. هم می تواند مرد را یاری دهد وهم او را در حیطه غم ها و شک ها قرار دهد.

جـم زاد در کتـاب آنیما در شعر شاملو درباره دوجنبه گی آنیما مـی گوید: «در بیشتر اساطیر، باورهـا، خدا بانـوان و الهه ها که نمادهای تأنیث به شمار می روند، دارای جنبه دو گانگی هستند، برای مثال، در اساطیر کالی پادورگا که همسر شیوا (از خدایان هند) و نیروی مؤنث و خلاق اوست، همـان مفهوم آنیما را دارد. ویژگی این خدا بانو ترکیبی از خدا بانوی مادر و همسر شیوا است. در نقش همسر شاکتی یا نیروی زنانگی نام می گیرد؛ و دراین نقش آینه تمام های شوهر خویش در نقـش های متعدد است و در عین حال، دارای سرشتی تند خو نیز هست. این دوگانگی به احتمال زیاد به نقش دوره پیش از آریایی این خدا بانو، که موجد حاصلخیزی و باروری و نیز قربانی کننده موجودات زنده بود، باز می گردد. این خدا بانو به خدا بانوی مهربان و نیز خدا بانویی وحشت بار شهرت دارد» (جم زاد،۱۳۸۷: ۲۷).

آنیمای منفی

یونگ درباره تنش منفی آنیما می گوید: «آنیما نمایانگر کنش پست تر و به همین دلیل اغلب دارای خصلتی سایه وار است، یعنی نمایانگر نقش شرّ است.» (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸،ج۲: ۲۳۱).

یونگ بر وجود ضمیر مشترکی در همه آدمیان به نام «ضمیر ناخود آگاه جمعی» اصرار ورزید. او محتوای این لایه از ذهن را «آرکی تایپ» یا «کهن الگو» نامیده است. آنیما وجه زنانه روح مرد است و اولین کهن الگویی است که بعد از کهن الگوی سایه، که در ناخودآگاه شخص وجود دارد، نمود پیدا می کند، به طوری که می توان آنیما راجواز ورود به عرصه ی ناآگاهی جمعی دانست. آنیما در برگیرنده همه تجربه های ازلی و خدادادی و نیاکانه زنان است و به همه مردان در هنگام تولد، بدون توجه به فرهنگ و ملیت به ارث می رسد. تنها تفاوت آن با دیگر کهن الگوها، طریقه نمود یافتن آن است و گرنه در اساس مفهومی مشترک درهمه ی انسان هاست. جنبه منفی آنیما در ادبیات غربی با اسامی متعددی، از جمله زن مهلک و بانوی زیبای بی ترحم هم شناخته شده است. اسامی آنان در ادبیات فارسی و به طور کلی در ادبیات شرقی معروف نیست، اما می توان آن را با توجه به ادبیات کهن فارسی معشوق جفا کار و با توجه به بخش دوم بوف کور «لکاته» خواند (شمیسا،۱۳۸۳: ۶۴).

نقش منفی آنیما در غزلیات شمس چندان چشمگر نیست. به یک نکته باید اشاره کرد و آن این اسـت که به دلیل حالت دوگانه بـودن آنیما، ژرف ساخت نقش منفی آنیما، همان حالت تسخیر

---

۱. Fourdham

کنندگی و فریبندگی آنیما در نقش مثبت است، منتها یک بار در این حالت به روح مولوی القای شـور و شادی و عشق می کند، مانند مواردی کـه در نقش مثبت آمده است و گاه القای تردید و حیرت در نقش منفی خود.

یکی از بارزترین موارد این نقش آنیما، حالت تردید و سرگردانی و لذت نبردن از چیزی است. در چندغزل مولوی که به نظر می رسد در آنها روح مولوی در تسخیر آنیماست، حالت سرگردانی و یـا بـه قولی، نه این و نه آنی در روح مولوی چشمگیر است، برای مثال او می گوید، از آن زمان که من اسیر و عاشق آن صنم شدم، نه دیوم، نه پری، از روان ها نیستم، اما از جان ها هم بر حذرم.

تا که اسیرو عاشق آن صنم چوجان شدم
دیـونیـم، پـری نـیم، از هـمـه چـون نهـان شـدم
برف بدم، گداختم تا که مرا زمین بخورد
تـا هـمـه دو دل شـدم ، تـا سـوی آسـمان شـدم
نـیسـتم از روان ها، بـرحـذرم زجان ها
جان نکند حذر زجان، چیست حذر چوجان شدم
. (مولوی،۱۳۸۷،ج۲: ۷۳۰)

پری:

آنیما خود را به شکل های مختلفی نشان می دهد:آنیما هم می تواند به صورت نماد فرشته نور در آید و هم به صورت مار بهشت، هم پری دریایی، دختری زیبا، و هم ماده دیوی فریبکار، علاوه بـرآن آنیما، به برخی از حیوانات نظیر ببر و مار و پرنده نیز کشـش و التفات دارد (مورنو، ترجمه مهرجویی،۱۳۶۸:۶۳).

یکی از مهم ترین ویژگی های آنیما ملهم بودن اوست، چنان که برخی در این زمینه گفته اند: آنیما عامل مهم آفرینش های هنری و روح مرد است (جم زاد،بی تا:۳).

در طول تاریخ ادبیات برخی ازملت ها اشاره به اینکه زنی یا کسی شبیه به او شعر را الهام می کند، فراوان است. «پری» در شعر مولوی الهام کننده است. در بین شاعران اعراب باستان، جن و تابعه این ویژگی را دارد. این پری الهام کننده شعر به مولوی، همان جن و تابعه ای است که شعر را به شاعر عرب الهام می کند.

پری یکی ازبارزترین نمونه های آنیما در طول تاریخ است .ستاری در این خصوص می گوید: «پری درآغاز تجسم ایزدانه ی یکی از جبنه ها و خویش کاری های مام ایزدان بزرگ بودن است که ستایش و آئین او در روزگار باستان، از کناره های مدیترانه گرفته تا بین النهرین و دره سند، در میان مردمان آریایی ها، سامی و انیرانی گسترده بود و تحت نام های گوناگون پرستش می شد. زن ،ایزد بزرگ در اصل دارای سرشت یگانه و شخصیت یکپارچه بوده است و در نقش مینوی خود بازتاب و تجسمی از حیات و زندگی زن زمینی به شمار آمده است. بعدها در طول تاریخ،تجزیه و

پاشیدگی شخصیت الهه مادر شروع می شود و به صورت الهه های متعدد و پریان بی شمار پرستیده می شود» (ستاری،۱۳۸۶: ۲۳ – ۲۴).

پری نمادی از دل و جان مولاناست که آینه وار مستعد شنیدن وحی های الهی می شود و فرشتگان در خانــه دل وی فــرود می آیند و وی از زبان ایشان و با ایشان سخن می گوید. پری همان آنیمای شاعر است، زیرا شاعر بین خود و پری فاصله ای نمی بیند، همان گونه که بین فرد و آنیمای او فاصله ای وجود ندارد.

جالب است که یونگ نیز زنانی را که فرافکنی عنصر مادینه را موجب می شود به گونه ای که مرد کم و بیش هر چیز افسون کننده ای را به آنها نسبت می دهد، پری گونه وصف می کنند.

به اعتقاد برخی، درست است که، دون شان مولاناست که از او به عنوان یک سورئالیست نام برده شود، اما از آنجا که در بعضی جوانب شعر خویش خصایصی دارد که در کوشش های شاعران سور رئالیست غرب نیز دیده می شود، یادآوری این شباهت بی سود نخواهد بود. خوب است که بدانیم سورئالیستها زن را به شکل معبودی می پرستیدند و او را آفریده برگزیده می دانند. زن از نظر آن ها پری است.

از دل خیال دلبری بر کرد ناگاهان سری
مانند ماه از افق ، مانند گل از گیاهی
. (مولوی،۱۳۸۷،ج ۱:۱۷۰)

پــری در شعر مولوی بیش از هر نمــاد و واژه دیگری مبیّن آنیماست، بیش از ۱۱ بار در غزلیات مولانا با ترکیبات مختلفی مثل «پری زاد»، «پری شکل» و «پری خان»، «پری رخ»، «پری روی» و .... آمده است.

گاه پری زاد، مولوی را مسخر و دیوانه خود می کند:

. پری زادی مرا دیوانه کرده است. مسلمانان، که می داند فسونم
. (مولوی،۱۳۸۷،ج ۲: ۷۹۸)

گاهی به خاطر غلبه آنیمای پری گون، پری شکل می شود و گاهی پری خوان:

. این شکل که من دارم ای خواجه که را مانم
یک لحظه پری شکلم یک لحظه پری خوانم
(مولوی،۱۳۸۷،د۲: ۷۹۸)

روح مولوی، در لحظاتی به قدری در تسخیر پری است که عاشقی و سرانجام، کافری را به جهت نگاه کردن به روی او می داند. به دلیل نگاه کردن به روی آن پری از ننگ خود می دهد، ساغرها را می شکند و در نهایت، دلش مست روی پری می شود:

اول نظرم از چه سرسری بود سرمایه و اصل دلبری بود
گر عشق و بال و کافری بود آخر نه به روی آن پری بود ؟
آن دم که ز ننگ خوش رستیم وان می که ز بوش بود، مستیم
آن ساغرها که گه شکستیم آخر نه به روی آن پری بود
خاموش که گفتنی نتان گفت رازش باید زراه جان گفت
ور سست شد این دل و نشان گفت آخر نه به روی آن پری بود.
(مولوی،۱۳۸۷،ج۱ :۴۴۰)

یکی از نمود های زن درونی در شعر مولانا «پری» است:

چون پری غالب شود بر آدمی گم شود از مرد وصف مردمی
هر چه گوید آن پری گفته بود زین سری زآن آن سری گفته بود
چون پری را این دم و قانون بود کردگار آن پری خود چون بود
. (مولوی،۱۳۷۱،د۴ :۲۱۱۳-۲۱۱۵)

مولوی در این ابیات، تصریح کرده است که اواز خود اختیاری ندارد و تمامی گفتار و کرداری که ظاهرا از او سر می زند، در حقیقت فعل و گفت پری است که در وجودش غلبه کرده است. در برخی اشعار، حوّای درون مولوی، «لیلی» است. در حقیقت، در غزل های مولانا لیلی نمادی از عشق حقیقی است.

گفت مجنون من نمی ترسم زنیش صبر من از کوه سنگین هست بیش
لیک از لیلی وجود من پر است این صدف از صفات آن در است
داند آن عقلی که از دل رو شنیست در میان لیلی و من فرق نیست
. (مولوی،۱۳۷۱،د۵: ۲۰۲۰-۲۰۱۶)

آنیما یا همان پری، جان و روح مولوی را در چنته خود گرفته است، به طوری که با او یگانه و متحد شده و در این لحظه است که شعر را به او الهام می کند. پس مولوی خود را خاموش و آنکه را در منتهای درونش خانه گزیدهاست، گویا می داند. او به ظاهر می گوید، من خاموش گویایم، مولوی خود را اذعان می کند که اینکه حرف می زند، پری است، نه من،

بیا به پیش من آقا به گوش تو بگویم
که از دهان ولب من پری رخی گویاست
. (مولوی،۱۳۸۶،ج۱: ۳۰۳)

ماه :

یکـــی دیگر از رمز هایی که حالت تسخیر کنندگی آنیما را به تصویر می کشد، «ماه» می تواند باشد؛ زیرا یونگ معتقد است «ماه با اصل زنانه یکی است» (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸، ج۲: ۵۵۲) او در کتاب روان شناسی و کیمیا گری، در قالب ستایش از مریم عذرا با عنوان «درود بر روشنایی»، او را به ماه تشبیه کرده است: «ای باکره، ای زینت جهان، بانوی آسمان، ای برگزیده ترین همچون خورشید، ای دلربا همچون پرتو ماه.» (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸،ج۲: ۵۴۵)

یکی از بارزترین ویژگی ماه این است که در تاریکی خود را می نمایاند، همانگونه که ناخودآگاه بخش مبهم و تاریک روح آدمی است و آنیما نیز در آن قرار دارد. شمیسا می گوید: سیاهی و تاریکی رازها و ناشناخته ها، مرگ و ناخودآگاهی و فراموشی و سقوط است. مخصوصا اصل تأنیث، یعنی آنیما و ناخودآگاه، به دلیل ابهام و مجهول بودن با تاریکی مربوط است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۷۸).

خود یونگ در باره اینکه آنیما با تاریکی در ارتباط است، می گوید: تاریکی که در هر شخصیتی وجود دارد، دری است به درون ناخودآگاه و دروازه ای به رویاها که آن دو چهره مبهم یعنی سایه و آنیما از آن به حالات رویای شبانه ها پای می گذارند. یا نامرئی می مانند و یا من، ما را تسخیر می کنند. (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸ : ۷۵)

در ایران باستان نیز آناهیتا که خدای آب ها بوده، زن بوده است: «نمود و مظهر انسانی ماه است. خصوصیات وی با ماه شباهـــت دارد، او بانوی آب ها، سرچشمه ی زندگی باروری، پاک کننده نطفهمردان و رحم زنان و آسان کننده زایمان بوده است.» (پور خالقی چترودی،۱۳۸۱: ۱۷)

گذشته از اینها ماه در ادبیات فارسی استعاره از معشوق زیبا رو بوده است، و معشوق، یکی از جنبه های آنیما و زن درونِ مرد شاعر است. بر اساس شواهد «ماه» رمزی برای آنیما است. مولوی در پیش از ۱۷ غزل از ماه رویی که او را مستعد می کند، یاد کرده است.

شاد آمدی ای مه رو ، ای شادی جان شادآ. تا بود چنین بودی ، تا باد چنان بادا
(مولوی،۱۳۸۷،ج۱: ۲۰۳) .

به دلـداری و دلـجویی در آمـد یـار پنـهانک
دهان بر می نهاد او دست، یعنی: دم مزن، خامش
شب آمد چون مه تابان شه خون خوار پنهانک
و مـی فـرمـود چـشـم او، در آدر کـار پنهانک
(مولوی،۱۳۸۷،ج۱: ۶۷۹)

چون آمد روی مهرویم چه باشد جان که جان باشد
چو دیدی روز روشن را چه جای پاسبان باشد
(مولوی،۱۳۸۷،ج۱: ۳۶۷) .

پرنده:

آنیما همـــان روح است و روح در اساطیر مختلف به صورت پرنده نمود یافته است، درفرهنگ مصور نمادهای سنتی ذیل مدخل «پرنده»، با روح و جان یکی آمده: «پرندگان، جان، روح، تجلی الهی، مسعود به آسمان، توان ارتباط با ایزدان یا دخول» به مرتبه عالی شهود، اندیشه، تخیل.»

طوطی و طوطی بچه ای، قند به صد نازخوری
از شـکـرستـان ازل آمـده ای بازپری
قند تو فرخنده بود، خـاصه کـه در خـنده بـود
بزم زآغاز نهم ، چون تو به آغاز دری
(مولوی،۱۳۸۷،ج۲: ۱۱۸۹)

طوطـــی یا سیمرغ از رمز های مهم مولانا که مصور ویژگی تسخیر کنندگی آنیماست، سیمرغ پرنده است که ابتـــدا، در فرهنگ ایران باستان و پس از آن در ادبیات عرفانی ایران معروف است. ویژگی خاص دارد و جایگاه او کوه قاف است. جالب است بدانیم «دئنا» که بر سر پل چینوت (پل صراط) بر روان مرد حاضر می شود و نمونه ای از آنیما «بر فراز قله ای از آن کوه البرز یا کوه قاف است.»(قرشی، ۱۳۸۰: ۱۵۲).

مولوی نیز می گوید، سیمرغ در کوه قاف است و از آنجا می رسد، همانگونه که آنیما نیز درحالت شهود خود را می نمایاند، سیمرغ نیز از کوه «که دراساطیر، جایگاه کشف وشهود بوده است» می آید (قرشی، ۱۳۸۰: ۵۲). استفاده از فعل «رسید» نشان از تسخیر شدگی روح مولوی به شدت آنیما دارد. مولوی برآن است که بگوید؛ او مرا متوجه خود کرد، نه اینکه من متوجه او شده باشم. کسی که به کوه قاف و ناخودآگاه آمد و شد دارد، کسی نیست غیر از سیمرغ یا آنیما.

سیمرغ کوه قاف رسیـدن گـرفت باز
مـرغ دلـم ز سـینه پـریدن گرفت باز
مرغی که تاکنون زپی دانه سست بود
در سوخت دانه را او تپیدن گرفت باز
(مولوی،۱۳۸۷، ج۱: ۶۲۳)

در بیتی دیگر، مولوی، آن سیمرغ را «خاتون خانه نشین روح» می خواند و عنوان خاتون، که نام و گاه لقبی برای زنان است، تأکیدی است بر اینکه منظور مولوی از سیمرغ همان آنیما و زن درون خود است. سرانجام، این خاتون در پی القای عشق و شادی شروع به دویدن و جنب و جوش کرده است:

باز رسیدآن بت زیبای مـن . خرمی این دل و فردای من
در نظرش روشنی چشم من . در رخ او باغ و تماشای من
. (مولوی،۱۳۸۷، ج۲: ۱۰۵۲)

خاتون روح خانه نشین از سرای تن چادر کشان زعشق دویدن گرفت باز
. (مولوی،۱۳۸۷،ج۱: ۶۳۳)

آنیما در غزلیات شمس

یـک هنرمند برای آفرینش هنری از دنیای درون ونا خود آگاه خود بهره می گیرد. از آنجا که جایگاه آرکی تایپ ها، از جمله آنیما، ناخودآگاه است، بهترین عرصه ظهور آرکی تایپ، هنر و از جمله غزلیات شمس است. مولوی نیز در هنگام سرودن بخش اعظمی از غزلیات خود نمونه انسان و هنرمندی است که در ماورای این عالم مادی و خودآگاهی سیر می کند.

پورنامداریـان در این بـاره می نویسد: شعر مثل سماع وسیله ای است که مولوی را از خویش و شرایط آگاهی می رهاند و او رابا لایه های ناآگاه و گسترده و پنهان ضمیر او، یعنی من نهفته توی او متصل می سازد و او را از گفت و گوی بیداری، یعنی در شرایط آگاهی سخن گفتن، به گفت خواب، یعنی ناآگاه و بی اختیار به سخن در آمدن می برد.(پورنامداریان،۱۳۸۸: ۱۶۸)در این لحظه هـای بی خویشی و در نتیجه، گشوده شدن حـواس با ارتقای نفس از حالت ومرتبه آگاهی است که نفس می تواند این من برتر یا فرشته شخصی که تصویر آسمانی و روحانی نفس است را ببیند (پورنامداریان،۱۳۷۵: ۳۲۵).

فرشتـه شخصی یا همان آنیما به شکل رمز خـود را نشان می دهد، زیرا به طور کلی، محتویات ضمیر ناآگاه، وقتی می خواهند به عرصه آگاهی برسند، انرژی ای آزاد می کنند و مکانیسم روان شناختی تغییر دهنده شکل انرژی عبارت است از نماد (یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸: ۷۲).

پورنامدارین در باره زبان رمزی چنین هنرهای مشهودی مینویسد:به بیان آوردن یافت ها و دریافت های این برخورد عاطفی و ادراک شهودی، چه در حالت سکر و بی خویشی و چه درحالت صحو پـس از سکر، به ضرورت زبان را رمز آمیزمی کند. این بیان رمزآمیز زبان را از صوت یک وسیله ارتبـاط عمومـی خارج می کند و به کلمات استعداد و ظرفیت و بار معنوی تازه ای می بخشد که ازمحدوده ی معنوی آنها در فرهنگ ها،بسیار فراتر می رود (پورنامداریان،۱۳۷۵: ۹۵ – ۹۶).

یکـی از ویژگـی های غزلیات شمس این است که مخاطب، یـا از شواهد و یا به تصریح خود مولوی، متوجه می شود که روح او در تسخیر چیز پاکی قرار گرفته است.

مولوی اغلب یا در تسخیر کهن الگوی پیر خردمنداست یا در تسخیر کهن الگوی آنیما.

اینـجا کـسـی است پـنهان دامـان من گرفته
خود را سپس کشیده و پیشان من گرفته
اینجا کسی است پنهان چون جان و خوش تراز جان
بـاغـی به مـن نـموده ایـران من گرفتـه
اینجا کسـی است پنهان همچون خیال در دل
امـا فـروغ رویـش ارکـان مـن گـرفـته

تـــو تـاج مـا و آن گـــه ســـرهای ما شـکسته
تـو یـار غـار و آن گه یاران من گرفته
(مولوی،۱۳۸۷،ج۲: ۱۱۶۲)

ترکیب «یار غار» یعنی یار درونی مولوی، به همان کهن الگوی پیر خردمند اشاره دارد. رمزهای مبین حالت تسخیر کنندگی آنیما.

نتیجه گیری:

نقش حیاتی تر عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می دهد تا خود را با ارزش واقعی درونی همساز کند و راه به ژرف ترین بخش های موجود برد. می توان آن را رادیویی درونی انگاشت که با تنظیم طول موج، صداهای بیگانه راحذف می کند و تنها صدای انسان بزرگ را می گیرد. عنصر مادینه با این دریافت ویژه خود نقش راهنماو میانجی بین «من» و «خود» را بر عهده دارد.

آنیما سرنمون نفس زندگی و هم جاودانگی است.(مورنو، مهرجویی،۱۳۸۷: ۶۵). آنیما لایه ای ژرف و قدرتمند در درون مرد است. وقتی هنرمندی یا هر انسانی آن را در خود احساس می کند، چـــون به لایه ای از روان آدمی دست یافته که ابدی، ازلی و ماندگار است، یعنی لایه ای که شاید بسیاری از آدمیان در تمام زندگی خود به آن پی نبرند، احساس جاودانگی و سرزندگی می کند. انســـان برای احساس جاودانگی نیاز بهدرک و تحبر به این قسمت از وجود خود دارد. حتی بسیار از روان کاوان، از جمله خود یونگ بر این باورند که «انسان نمی تواند پاسخ گوی کامل و آرمانی خواسه های ضرورت بیرونی باشد، مگر اینکه درسازگاری با جهان خاص مهرمانه اش و در توافق با خودش توفیق یابد(یونگ، ترجمه سلطانیه،۱۳۷۸،ج۲: ۱۸۰).

در اشعار مولوی، نمودهای آشکاری از کهن الگوها، بخصوص آنیما دیده می شود، که به شعر او ماندگاری و جاودانگی خاصی بخشیده است. برخی از اشعار وی، بستری برای تجلی روان زنانه ی شاعر است که گاهی به صورت پری، ماه، سیمرغ از زبان شاعر سخن می گوید و گاهی در سیمای خود ملکوتی و پیرمراد و به صورت های عینی و تجربی در زندگی مولانا رخ می نماید.

می توان گفت هیچ کس چون مولوی، عشق را این همه شورانگیز تجربه نکرده است. به گونه‌ای که در حالتی از بی خویشی و ناآگاهی، گاه زبان از سلطه‌ی اختیار او خارج می شود و او نیز به نوبه ی خـــود از اقتدار زبان رها می گـــردد. کسی را در درون خود تجربه می کند که ناشناخته و مبهم است. سخن می گوید بی آن که به اراده سخن گفته باشد. کسی که این حال را در نتیجه ی غلبه ی عشق تجربه می کند و از پیش نیز، هم از راه نظر و هم از راه تجربه در ارتباط با شمس در یافته است که در هستی انسان غیر از این «من»تجربی آگاه، «من نهصد من» دیگری وجود دارد که هویتی یگانـــه با حق دارد، طبیعی است که سخنی را که حاصل این احوال است، نه به «من» تجربی خود، بلکه به پری گویای درونش نسبت دهد که همان «من ملکوتی» اوست. من درونی مولانا همه جا به هر وسیله ای یا هر نمادی از آنیمای درونی اش، از عشق سخن می گوید، اما عشق او عشقی جهانی

است به تمام کائنات و ملکوت، مولوی با هر آنیما یا تابعه که بسراید، در نهایت سخنش به عشق و در بُعدی گسترده تر به صلح می انجامد، صلحی جهانی که پری وار به تمام کائنات جاری می شود.

منابع

- برهانی، سید محمد،(۱۳۸۷). سیما بی زن در مثنوی معنوی، تهران، انتشارات نسل نو اندیش.
- پورخالقی چترودی، مه دخت ،(۱۳۸۱). درخت شاهنامه، مشهد، آستان مقدس رضوی.
- پورنامداریان، تقی،(۱۳۷۵). رمز وداستان های رمزی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پورنامداریان، تقی،(۱۳۸۸)،.در سایه آفتاب (شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی)، تهران، انتشارات سخن.
- ثقفی، زلیخا،(۱۳۸۶). تجلی زن در آثار مولوی، تهران، انتشارت ترفند.
- جعفری، محمدتقی،(۱۳۷۳). تفسیر ونقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی.
- جم زاد، الهام، (۱۳۸۷). آنیما در شعر شاملو، تهران، انتشارات شهر خورشید.
- حسینی، مریم،(۱۳۸۸). پری در شعر مولانا، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش۱۷-۱۸.
- ستاری، جلال،(۱۳۷۴). عشق صوفیانه، تهران، نشر مرکز.
- ستاری، جلال،(۱۳۸۶). عشق نوازی های مولانا، تهران، نشر مرکز.
- سلیم، غلامرضا، بی تا، آشنایی با مولوی، تهران، انتشارات توس.
- شمیسا، سیروس(۱۳۸۳). داستان یک روح، تهران، انتشارات فردوس.
- فوردهام، فریدا، (۱۳۵۶). مقدمه ای بر روان شناسی یونگ، ترجمه مسعود میربها، تهران، انتشارات اشرفی.
- قرشی، امان ا...، (۱۳۸۰). آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی، تهران، انتشارات هرمس و مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها.
- گولیپینارلی، عبدالباقی، نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه توفیق ه. سبحانی(۱۳۴۸). تهران، کتابخانه وزارت امور خارجه.
- مورونو، آنتونیو، (۱۳۸۶). یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، نشر مرکز.
- مولوی، جـلال الدین محمد،(۱۳۷۲). مثنوی معنوی، به کوشش زینولدالدین نیکلسون، تهران، انتشارات بهزاد.
- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۷). کلیات شمس تبریز، به کوشش محمد رضا شفیع کدکنی، تهران، انتشارات سخن.
- ویلهلم، ریچارد، (۱۳۸۸). راز گل زرین، ترجمه سیمین موحد، تهران، انتشارات ورجاوند.
- همو، جیمز، (۱۳۸۶). فرهنگ نمادها در شرق، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، فرهنگ معاصر.
- یونگ، کارل گاستو،(۱۳۸۷). انسان و سمبول هایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران، انتشارات دیبا.

The Woman in The Poem Of Molana As Anima

S. Biyokzadeh*
H.Samsam**

Abstract

Molavi was the poet and mystic of the seventh century in the literature of Iran, his literary masterpiece, Masnavi is called Ajam Quran, and Shams was considered as the manifestation of the Spirit of Molana. In some parts of the book, Molana talked about the manifesting effect of woman's face in the form of different anecdotes. Among all the characters and women who had an effect on Masnavi or Divan, Anima, the feminine soul of men, was one of the most important principles of his thought. In the sonnets of Molavi, Anima had characteristics such as: fascinating and charms, being source of life, sanctity and mediation between conscious and unconscious mind, and it was represented by symbols of birds like: parrot and phoenix, and mysteries such as fairy, deer, Huma, water and wind, and words like idol. Anima has both positive and negative aspects, but mostly the negative aspect of it, wasn't presented in the poems of Molana.

Keywords: Molana, woman, anima.

*PhD student of Persian language, Department of Farsi Literature and Language , Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran
Farsi literature instructor of PNU of Ardabil , , Persian group, Ardabil , Iran. (Author: zigorat-saba@yahoo.com).
**Assistant Professor, Department of Farsi Literature and Language , Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran. (hamid.samsam48@yahoo.com)